

مذهب از دید « کارل مارکس »

برای آلمان نقد بر مذهب، عمدتاً به سر رسیده است و نقد بر مذهب پیش شرط همه‌ی نقدهاست.

موجودیت دنیوی خطا- پس از آنکه نیایش آسمانیش بر معبد و محراب مردود گردید- برملاء شده است. انسانی که در واقعیت افسانه‌ای آسمان‌ها، موجودی مافوق بشری را جستجو می‌کرده و فقط با *زتابی* از خویشتن را یافته است، دیگر به آن تن در نخواهد داد که فقط *تصویر بدلی* خودش، فقط یک «موجود» غیرانسانی را بیابد. او واقعیت حقیقی را جستجو می‌کرد و باید جستجو کند.

شالوده‌ی نقد غیرمذهبی عبارت از این است که: این انسان است که مذهب را می‌آفریند و مذهب نیست که انسان را می‌آفریند. و در واقع مذهب خودآگاهی و عاطفه‌ی انسانی است که یا هنوز خود را نیافته و یا آنکه تاکنون خود را دوباره گم کرده است. البته انسان، موجودی انتزاعی نیست که خارج از جهان لمیده باشد. انسان در رابطه با جهان بشر، حکومت و جامعه است. این حکومت و این جامعه است که مذهب (یعنی) *جهان آگاهی وارونه* را می‌سازد. زیرا که *جهان وارونه* است و مذهب، تئوری عمومی این جهان است، خلاصه‌ای از دایره‌المعارف آن است، شکل عامه‌پسند منطق آن است، جوهر شرف معنوی آن است، شور و حرارت آن است، تأیید اخلاقی آن است، مکمل تشریفات آن است، بنیان کلی تسلی و توجیه آن است. مذهب تحقق

افسانه ای ذات انسانی است زیرا سرشت بشری دارای واقعیت حقیقی نیست. بنابراین این مبارزه علیه مذهب، مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است که عطر معنوی آن، مذهب می باشد.

فقر مذهب ضمن آنکه بیان فقر واقعی است، در عین حال اعتراض علیه فقر واقعی نیز می باشد. مذهب آه و فغان مخلوق در تنگنا افتاده است، احساس به یک جهان بی احساس است، همان طور که روح یک کیفیت بی روح است. مذهب تریاک مردم است.

مذهب به مثابه خوشبختی تخیلی مردم است و از بین بردنش به مثابه مطالبه‌ی خوشبختی واقعی آن هاست. مطالبه‌ی کنار گذاشتن خیالپردازی ها در مورد کیفیت آن است، مطالبه‌ی کنار گذاشتن کیفیتی است که به خیالبافی ها احتیاج دارد. بنابراین این نقد بر مذهب، نطفه‌ی نقد برزخی است که جلوه‌ی قدس آن، مذهب است.

نقد، گل های سیالی زنجیرها را پر پر کرده است، نه به خاطر آنکه انسان زنجیر خشک و کسل کننده ای را حمل کند بلکه به خاطر آنکه زنجیر را به دور افکند و گل های زنده را بچیند. نقد بر مذهب، انسان را از اشتباه بیرون می آورد تا به این ترتیب فکر کند، عمل نماید، واقعیت خود را همچون انسان از اشتباه بیرون آمده و بر سر عقل آمده ای، ترسیم نماید و به این ترتیب به گرد خود و به گرد خورشید واقعی خویش بچرخد. تا زمانی که انسان به گرد خود بچرخد، مذهب فقط خورشید تخیلی ای است که به گرد انسان می چرخد.

بنابر این وظیفه‌ی تاریخ است که بعد از آنکه حقیقت آخرت از میان رفت، حقیقت دنیا را مطرح سازد. وظیفه‌ی فلسفه - که در خدمت تاریخ قرار دارد- این است که بعد از برملا شدن اشکال مقدس از خودبیگانگی انسان، در وهله‌ی اول از خودبیگانگی را در اشکال نامقدس آن افشاء نماید. به این ترتیب نقد بر

آسمان مبدل به نقد زمین، نقد مذهب تبدیل به نقد بر حقوق و نقد الهیات مبدل
به نقد بر سیاست می‌گردد.

قسمتی از مقدمه نقد بر فلسفه حقوق هگل

ترجمه: انتشارات نوید

بازنویس: یاشار آذری

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de/>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳